

سوی رزمندگان که در حال عبور از میدان مین بودند، شلیک می‌شد. تعدادی از رزمندگان داخل میدان مین به شهادت رسیدند و عده‌ای دیگر زخمی و خونین منتظر کمک بودند. صدای انفجار و صفیر گلوله هم با ناله مجروحان در هم می‌پیچید و در این میان رحمان (حسین) اسلامی فرمانده دلاور گردان می‌کوشید نیروهایش را به سنگرهای دشمن در بالای خاکریز برساند که ناگهان گلوله دشمن پیشانی او را شکافت و اسلامی آسمانی شد.

تانکها و نفربرها در آتش می‌سوختند و در حال پاکسازی سنگرهای دشمن بودیم که ناگهان در چند کیلومتر جلوتر و در روبرویمان داخل دشت با کوهی از آتش روبرو شدیم.

بعد از شهادت فرمانده و با دلاوری عجیب رزمندگان بود که در حمله‌ای برق آسا سنگرهای دشمن درهم کوبیده شدند.

قریب همراه با نیروهای دو گروهان توانست سنگرهای دشمن در خاکریز خط مقدم آنها را منهدم کند و سپس در دشت صاف و هموار برای ادامه ماموریت گردان به پیشروی ادامه داد. به پشت خاکریز دشمن که رسیدم در زیر نور گلوله‌های منور با دیدن تانکها و نفربرهای دشمن که در پشت خاکریز باقیمانده بودند، به خود آمدم!

پس از حرکت نیروهای گروهان جلوگیری کردم و از جلال ده بزرگی نیروی شجاع و دلیر گروهان خواستم همراه با نیروهای یک دسته به طرف راست خاکریز حرکت کند و خود به همراه دسته‌ای دیگر از رزمندگان از سمت چپ به پاکسازی و انهدام تانکهای دشمن در پشت خاکریز پرداختم.

با شلیک گلوله‌های آربی‌جی بود که تانکها را هدف قرار می‌دادم و از دیگر رزمندگان می‌خواستم با انداختن نارنجک به داخل نفربرها به انهدام آنها بپردازند. اولین تانکهای دشمن که منهدم شدند یکدفعه نیروهای بعضی از داخل سنگرها بیرون آمده و در تاریکی شب پا به فرار گذاشتند. آن شب با شلیک پیایی آربی‌جی حدود ۱۳ تانک دشمن را منهدم کردم و بر اثر شلیکهای پی در پی خون از هر دو گوشم جاری بود و دیگر صدایی نمی‌شنیدم. رزمندگان از تانکها و نفربرها بالا می‌رفتند و با انداختن نارنجک آتش را داخل خودروهای زرهی، جهنمی از آتش و دود در منطقه به راه انداخته بودند. تانکها و نفربرها در آتش می‌سوختند و در حال پاکسازی سنگرهای دشمن بودیم که ناگهان در چند کیلومتر جلوتر و در روبرویمان داخل دشت با کوهی از آتش روبرو شدیم.

بسیسم را به گوش خود دور و نزدیک می‌کردم تا بتوانم با فرمانده گردان تماس برقرار کنم. اما بر اثر شلیک آربی‌جی دیگر صدایی نمی‌شنیدم.



ایستاده از چپ نیکو گفتار، قرب، منتظری و نشسته از چپ شهید رحمان اسلامی

در این شرایط با فریادهای بی‌سیمچی و لب خوانی او بود که فهمیدم دیگر رزمندگان گردان که به پیشروی ادامه داده بودند به محل تجمع تانکهای دشمن رسیده‌اند. جایی که ارتش بعث به محض تاریک شدن هوا، برای در امان ماندن تانکها از حملات احتمالی رزمندگان، آنها را به آن نقطه منتقل کرده بود. اما رزمندگان گردان با دیدن انبوهی از خودروهای زرهی با آربی‌جی و نارنجک به انهدام آنها پرداختند و حالا خودروهای زرهی در آتش می‌سوختند و زبانه‌های آتش منطقه را همانند روز روشن کرده بود. سنگرهای دشمن که پاکسازی شد بر سرعت گامهایمان افزودیم. در میانه راه با گروهی از نیروهای نظامی روبرو شدیم و به تصور آنکه نیروهای گردان هستند به آنها نزدیک شدیم اما به سرعت فهمیدیم که نیروهای فراری بعضی هستند که از معرکه جنگ گریخته‌اند و سرگردان در منطقه به دنبال راه نجاتی می‌گردند.

در ادامه ماموریتمان بود که بعد از ساعتها پیاده روی در پشت کانال عمیقی از حرکت بازماندیم. قبل از عملیات با دیدن عکسهای هوایی از وجود کانال که توسط واحد مهندسی ارتش صدام در منطقه حفر شده بود، آگاهی داشتیم. بنابراین با بیسیم رسیدن نیروهای گروهان را به کنار کانال به اطلاع فرمانده گردان رساندیم. قریب اصرار داشت برای اطمینان بیشتر داخل کانال شوم چرا که در میان عده‌ای شایع شده بود که نیروهای دشمن در کف آن قیر ریخته‌اند.

کانال حدود دو و نیم متر عمق داشت و آن را به گونه‌ای حفر و تراشیده بودند که دیواره‌های خاکی آن صاف بود و پایین رفتن و بالا آمدن از آن بدون وسیله، کاری ناممکن به نظر می‌آمد.

با انعکاس نور گلوله‌های منور بود که فهمیدم در انتهای کانال فقط آب است. نیروهای بعضی خاک کانال را از منطقه خارج کرده بودند تا هیچ عارضه و جان پناهی در این دشت صاف وجود نداشته باشد. در آنسوی کانال و در فاصله‌ای حدود ۱۵۰

متر زمین منطقه را با موانع نظامی بسیار پیچیده برای حفاظت از "شهر بصره" مسلح کرده بودند. دژی مستحکم که خاکریزهای مثلی معروف در روبرویمان قرار گرفته بود. مثلث بزرگی که سه مثلث متوسط را در خود جای داده بود و در میان هر یک از این مثلثها سه مثلث دیگر قرار داشت. در راس هر مثلث سنگری بود که قبضه توپ ضد هوایی در آن کار گذاشته بودند و در انتهای هر ضلع مثلث سنگرهای تیربار قرار گرفته بود و نیروهای بعضی از روی دژ بر کانال و دشت تسلط کامل داشته و هر جنبنده‌ای را هدف گلوله‌های خود قرار می‌دادند. فرمانده گردان از حسن زمانی خواست از سمت راست و در کنار کانال به حرکت ادامه دهد و من به همراه نیروهای گروهان از سمت چپ در امتداد کانال گسترش یافتیم تا منطقه را شناسایی کنیم.

نبرد با دشمن و کیلومترها پیاده روی در گرمای منطقه باعث شده بود از ضعف و تشنگی شدید گلویم به سوزش درآید و بیحال به حرکت ادامه دهم. ناگهان با یک نفربر روبرو شدیم و از حرکت بازماندیم. شنیدن لهجه شیرین اصفهانی از اطراف نفربر نور امیدی در دلهایمان روشن کرد. رزمندگان تیپ امام حسین (ع) بودند که بعد از شکسته شدن خط دشمن توسط نیروهای گردان حمزه به نزدیکی کانال آمده بودند. همراه با شمشکی بی‌سیمچی گروهان به نفربر نزدیک شدیم تا شاید قطره آبی برای گلوی خشک شده‌مان پیدا کنیم.

در پشت نفربر را که باز کردم با صحنه شگفت انگیزی روبرو شدم. داخل نفربر پر بود از بسته‌های آرمیوه که در داخل یخ بودند. به سرعت شروع به خارج کردن آرمیوه‌ها کردم و به همز زمانم می‌دادم. از عطش و خشکی و سوزش گلو چهار پنج آرمیوه را باز کردم و یکی پس از دیگری شروع به خوردن آنها کردم.

دیگر سر حال و قیراق شده بودم و پس از بررسی کانال فهمیدم که با عرض زیاد و عمق طولانی بدون نردبان و وسیله، امکان رد شدن از آن وجود ندارد. همزمان در حال خوردن آرمیوه بودند که یکدفعه صدای غرش هواپیما در منطقه پیچید. پرواز جنگنده‌های دشمن در شب در منطقه عملیاتی بی‌سابقه بود، حیرت‌زده به دنبال صدا آسمان را نگاه می‌کردم که ناگهان با گلوله‌های منور خوشه‌ای که در بالای سرمان از آسمان به سمت زمین می‌آمدند روبرو شدیم تا آن زمان این همه گلوله منور در آسمان ندیده بودم. منطقه همچون روز روشن شد و به دنبال آن گلوله‌های تیربار دشمن بود که از روی مثلثی‌ها به سوی ما شلیک می‌شد. به سرعت از نیروها خواستم هر چه سریعتر از کانال فاصله بگیرند. اندکی دورتر از کانال در محلی که نور کمتر بود و دید دشمن محدود، روی زمین دراز کشیدیم که فرمانده گردان از ما خواست برگردیم و... ادامه دارد